
بیار بارون

فرشته تات شه دوست

بنون اینکه حتی پلک برسم به تصویر خودم تو آیه حیره تدم
به تصویر دختری که ظاهر ارومش می توست نشاگر عمی ناشه که مدت
هست تو دلش حای گرفته

چشمای عم رده م رو ستم نمی حوام شاهد تصویر درون آیه ناشم اون من
تستم می حوام که ناشم

اما حقیقت نداره من همیبی ام که آیه بهم نشون میده یه دختر بی پناه
دختری که تو اعوش عم محو شده و سیاهی بر نحت و اقبالش سایه اداخته
بختر داشتم چشمام نارویی بود نارشون کردم یک قطره اشک بی اراده به
روی گونه م چکید

حس تنهایی اراده م رو ارم گرفته بود نا اینکه اطرافم پر بود از ادم هایی
که به ظاهر بهم نزدیک بودن ولی نار هم احساس تهی بودن می کردم اینکه
تعام و کسی رو ندارم تا پناهم ناشه

نسترن درست می گفت تا وقتی اراده ای از خودم نداشته ناشم اوصاعم هیچ
تعبیری نخواهد کرد هیچ چیز دست من نبود این روزگار تلخ نا بی رحمی هر
چه تمام تر رنجیرش رو به ناحق به دست و پام بسته بود

تقه ای به در حورد نا سر انگشت اشکام و پاک کردم در نار شد سترن
لحد بر لب وارد اتاق شد ولی نا دیدن چهره ی درهم و گرفته م حیلی رود
لحد ار روی لب هاش محو شد

-- تو که هور نشستی دختر پاشو تا ماما قشقرق به پا نکرده

- نمی تویم سترن به ماما میگی که حوصله ندارم؟

-- چرا حودت نمیگی؟

نگاهش کردم عم تو چشمام و دید نا مهربونی نگام کرد به طرفم اومد و
کارم روی صدلی نشست

-- سوگل تا کی می حوای حرفات و تودلت نگه داری؟ چرا انقدر ارومی؟

- تو که حال و رورم و می بیسی دیگه چرا می پرسی؟

-- سس کن تو رو حدا پاشو حودت و جمع کن توسری حور باش سوگل
حقت و ار همه بگیر نادر ناراحتت کس

ار روی صدلی بلند شدم

- دیگه واسه این حرفا دیر شده

-- ای وای موسین اومدم تو رو سرم حودمم موبدم تو اتاق پاشو تا صدات
در بیومده منتظرما

نا لحد نگام کرد و آهسته ار اتاق بیرون رفت

نا به آینه حیره شدم نا حرص خاصی به برگ دستمال کاعدی ار روی میر
برداشتم و محکم کشیدم به لام

به رور ماما آرایش کرده بودم

تموم مدت نالا سرم وایساد و تا نا چشم حودتش بدید دست ار سرم
برداشت

دیگه اتری ار ماتیک صورتی رو لام نمونده بود کیتم و برداشتم و ار اتاق
رفتم بیرون

ماما تو درگاه اشپرحونه وایساده بود و نا نگین حرف می رد چشمش به
من افتاد لباش ار حرکت ایستاد و نا احم به طرفم اومد

-- داشتی تو اتاق چکار می کردی؟ حصره م پاره شد ار س صدات ردم

بیا برو دم در منتظرته

- ماما حالم خوب بیست

-- واسه من بهونه بیار. نمی فهمم بیچاره نامردت دلش و نه چیه تو حوش

فرشته تات شه دوست

کرده. واقعا حیف شد یسر نه اون محترمی و نا شخصیتی صد بار نه نانات گفتم این دختر وقت شوهر کردنش بیست نکل اینکارو ولی کو گوش شنوا، بارم کار خودش و کرد پس چرا وایسادی بر و بر مو نگاه می کنی بیا برو

نگین مثل همیشه برام پشت چشم نارک کرد و ار کنارم رد شد
با بعض تا دم در رفتم

مادرم کسی که مو نه دیا آورده بود حوری نا هام رفتار می کرد که همیشه احساس می کردم توی این حوبه ریادی ام
نگین حواهر کوچکترم که فقط ۱۴ سالش بود هر وقت نه من نگاه می کرد نفرت خاصی تو چشماش موج می رد

یدرم مرد رحمت کشی بود کارمندیه شرکت دولتی
زندگی ساده ای داشتیم البته آگه بریر و بیاش های بیحودی ماما بود همیشه
گفت حقوق کارمندی ناا کفاف یه زندگی متوسط رو می داد
و حواهرم سترن دختری حوش قلب ولی شیطون ۲ سال ارم برگتر بود و
توی این حوبه اون تنها کسی که مو درک می کنه و نا حرفاش ارامش بخش
روح حسنه ی مه

تنهایی که سر رو شونه های مهربونش می داشتم و ار این همه ظلمی که در
حقم شده بود گریه و شکایت می کردم
ایکجه هیچ کس تو این حوبه حر یدرم و سترن دوستم بدانت آگه نگین
خطایی می کرد نه یای من نوشته می شد آگه مشکلی تو حاواده نه و خود می
اومد مو مقصر می دوستند

و حالا نا و خود نامردم
کسی که قلبا علاقه ای بهش نداشتیم ولی نه رور هم ریش شده بودم، خودم
خواستم

فکر می کردم اردواح کم و ار اینجا برم راحت میشم ولی همه چیر
برعکس شد نامردم ار طقه ی ثروتمندان بود و نا من کوچکترین وحه
اشتراکی نداشت

اون تو یک حاواده ی اراد رشد کرده بود و من تو حاواده ای که جیبن
کارهایی رو گناه می دوستند

افکارمون نا هم حور بود و همین مسب مشکلات ریادی شده بود سیامین
اصرار داشت ناهاش تو مهمونی ها و محالس اینجایی شرکت کم و همپای